

# انتخابات

## شاهرگ حیات و دموکراسی در ایران

محمد معماری

memari67@yahoo.com

مسئله‌ای اساسی و حساسیت‌برانگیز بوده است که ورای محدوده‌های جغرافیایی و مقاطع تاریخی همیشه در کانون توجه اندیشمندان و روشنفکران بوده است. جالب توجه است که همه اندیشه‌ها و نیات به ثمر نشسته در ساختارهای مختلف حاکمیت در طول تاریخ علی‌رغم تفاوت‌های بنیادی در زیربناهای آنها در یک امر واحد مشترک بوده‌اند:

تحقق مدینه فاضله و رسیدن به آرمانشهری

دموکراسی بدترین نوع حکومت است ولی بهتر از آن وجود ندارد

وینستون چرچیل

توجه به ظرافت سخن چرچیل به عنوان یکی از بزرگ‌ترین سیاستمداران تاریخ معاصر غرب بسیاری از حقایق تاریخی سیر تحولات سیاسی و اجتماعی عرصه تفکر بشری را نمایان می‌سازد. بشر از آن هنگام که ذهنیت جبرگونه اجتماعی زیستن را در ساحت واقعیت تجربه کرد و فردیت



ایده‌آل که بیشترین میزان آرامش، رفاه، امنیت و امکان برخورداری از لذت را فراهم آورد. یعنی هیچ نظام و سیستم حکومتی را در دنیا نمی‌توان یافت که ادعای حاکمان آن نهادینه ساختن ناکامی و درد و رنج بوده باشد و همگی آنان در پی آفرینش جامعه‌ای اتویایی بر مبنای ایده‌آل‌های ذهنی خود بوده‌اند. در این میان اما بشر هزینه‌های بسیاری را در سیر آزمون و خطای ذهنی‌اش که مجال

کنار نمونه‌هایی که به شدت متزلزل بوده و در محدوده‌ای کوتاه به پایان حیات خود رسیده‌اند همگی در ویرترین تاریخ به تماشای خرد انسانی گذارده شده‌اند. بنابراین چه در بررسی سیر تحولات نحل‌ها و مکتب‌های فکری از منظر فلسفی و تئوریک و چه موشکافی ساختارهای حکومتی جوامع گذشته نشان خواهد داد مساله نوع حاکمیت

خود را در ساختار کل اجتماع به عنوان بخشی کوچک و محدود از آن باور کرد نیاز به ساختارهای حاکمیت را احساس کرد. بی‌جهت نیست که تاریخ اندیشه و فلسفه جهان سرشار از نظریه‌پردازی‌ها و تجربه‌های مختلف بشری در زمینه نیل به شکل حکومتی ایده‌آل بوده است. تجربه‌هایی که گاه عقلانی و به زور بوده و توانسته در گذار زمان با تطبیق دادن خود با اقتضات زمان دوام یابد در

محقق یافته‌اند پرداخته است.

از بدوی‌ترین "آیین‌های حاکمیت که در آن برده‌داری و معامله بر سر انسان در اجتماعی وانموده از جنگل شرمساری ابدی نوع بشر را بر تاریخ به یادگار گذاشته تا رای به ابدیت نژاد برتر که در کوره‌های آدم‌سوزی فاشیسم تحقق توحش مدرن را فریاد کرده است هزینه‌پرداز بهای کلان نوع انسان در آوردگاه حکومت‌ها را عیان ساخته است. در طول تاریخ حیات انسانی بشر خواسته یا ناخواسته دست به تجربه و آزمون شکل‌های مختلف حکومتی زده و گام به گام یا در نظر داشتن ضعف‌های حکومت‌های پیشین و بر مبنای پیشرفت در عرصه خرد جمعی نظام‌های نوین‌تر و شاید موفق‌تری را تجربه کرده است. امروزه و با در نظر گرفتن تمامی این مراحل آزمون و خطا و با اعتراف به کاستی‌ها و ضعف‌های ساخته‌های ذهن بشری، انسان معاصر به این نتیجه رسیده است که دموکراسی بهترین نوع

حکومت است. این حکم که در جمله بسیار عمیق چرچیل نیز نمودی عینی یافته است در حقیقت نتیجه تمامی ایده‌ها، اندیشه‌ها، تجربه‌ها و دغدغه‌هایی است که بشر برای حصول به بهترین نوع حاکمیت بدان رسیده است. دموکراسی یک سیستم یا هستموند قراردادی است که مخلوق ذهن بشری است. همین گزاره بشری بودن این اختراع کافی است تا حکم به بی‌نقص بودن آن را نقض کند. دموکراسی نیز همچون همه اختراعات و یافته‌های بشری با وجود برخورداری از ویژگی‌های ممتاز و عالی خلاقیت انسانی دارای نقاط ضعف و ابهام‌های رفع ناشده‌ای است که باعث می‌گردد اتکا و اطمینان صرف به آن امکان‌ناپذیر باشد. فلاسفه و اندیشمندان جهان غرب خصوصاً تجربه‌گران عرصه دموکراسی خود معترف به کاستی‌های عیان و فراوان سیستم دموکراسی بوده‌اند و حتی آنان نیز که این سیستم حکومتی را بسیار ضعیف و ناقص عنوان کرده‌اند خود در مقام ارائه آلت‌رناتیو برای آن که بهتر از مدل دموکراسی باشد به بن‌بست رسیده‌اند. از این حیث مخالفان دموکراسی نیز به چند دسته تقسیم شده‌اند. گروهی که فاشیسم و نازیسم و امثال اندیشه آنان بوده و حکم به حکومت و جهانداری نژادی برتر بن مایه تفکر آنان بوده است. بلایا و فجایع این نوع حاکمیت و تجربه مشمزن‌کننده آنان در عرصه



تاریخ چنان دردناک است که یادآوری آن نیز عذاب‌آور است. حکومت‌های مبتنی بر افعال و ارعاب توده‌به کمک ابزار سازی مذهب که در طول تاریخ در مقاطع مختلف آن در جغرافیای متکثر کره زمین حاکم گردیده‌اند نمونه‌ای دیگر از سیستم‌های حکومتی ضد دموکراتیک بوده‌اند. این نوع حکومت که برخوردار از دیکتاتوری بسیار سیاه‌تر و عمیق‌تر حتی نسبت به فاشیسم بوده‌اند چنان اندیشه و خلاقیت بشری را در سایه پوپولیسم

## دامنه بحث حول مساله دموکراسی بسیار گسترده و در عین حال پیچیده است

مذهبی توده بایکوت کرده‌اند که جهان اندیشه هنوز نیز با پشت سر گذاشتن تجربه رنسانس خسته از جراحات عمیق آن می‌باشد. حکومت فاسد و مرتجع طالبان در عصر جدید نمونه مدرن‌تر این توتالیتراریسم دینی است.

گذشته از این نمونه‌های عملی تجربه شده در ساخت واقعیت تاریخی، حتی فلاسفه و نظریه‌پردازان بزرگ اندیشه غرب نیز که منتقد روح دموکراسی و زیربنای وجودی آن بوده‌اند نیز نتوانسته‌اند بشر را به بهتر از این شیوه زمامداری هدایت سازند. اگر افلاطون و نیچه و اشتراوس حکومت‌های دموکراتیک را در لفظ‌ها و عبارات مختلف به نوعی حکومت میان‌مایگان و رمه‌ها عنوان کرده‌اند اما حتی در پس زمینه چنین نقد ویرانگری نیز نتوانسته‌اند آرستوکراسی مورد نظر خود را در مقابل شیوه‌های تجربه شده دموکراسی در عرصه عمل تثویز و نهادینه کنند. اگر چه

نیچه و پیروان آرستوکرات او به درستی پایه‌های لرزان دموکراسی را نشانه رفته‌اند و ضعف‌های بنیادین این شیوه را که در آن نخبان و به اصطلاح نیچه ابر انسان‌ها بیشترین آسیب را از همپایگی با واپسین انسان‌ها می‌بینند را تحلیل کرده‌اند اما حتی آن بزرگان نیز نتوانسته‌اند شیوه‌ای را ابداع کنند که در آن حتی نخبان نیز به اندازه حکومت‌های دموکراتیک به مقام شایستگی‌های خود ارتقا داده شده باشند.

نظریه‌پردازان پست مدرن نیز از این قاعده مستثنی نبوده‌اند. اگر "کاستوریادیس" دموکراسی نمایندگی را کاریکاتور دموکراسی می‌خواند و دموکراسی واقعی را تنها در شکل مستقیم آن می‌داند و یا "دریدا" با اشاره به اینکه دموکرات کسی است که بدانند در جامعه دموکراتیک زندگی نمی‌کند به نوعی تحقق دموکراسی را ناممکن می‌داند و یا "میشل فوکو" که با حمله و تخطئه نهادهای نظارتی و تنبیهی به وجود آمده در بستر جوامع دموکراتیک و مدرن اسطوره‌های دموکراسی را در هم می‌شکند اما در نهایت همگی آنان چاره‌ای جز پذیرش آنچه دموکراسی نامیده می‌شود پیدا نمی‌کنند و از این نظر با امثال "یورگن ها برماس" و "ریچارد رورتی" که مدافع دموکراسی و مدرنیته هستند برابری می‌کنند.

بنابر این انسان امروز در صورت باور به وجود نهادی به نام حاکمیت و پرهیز از آثار شیمیم سیاسی



چاره‌ای جز پذیرش گفت‌وگو دموکراسی ندارد. البته در این بین یک نکته بسیار حائز اهمیت است. دموکراسی یک نسخه واحد و جامع ندارد. دموکراسی یک برساخته انسانی است که در یک پروسه بلندمدت (که با نوعی تسامح رنسانس را می‌توان برشمرد) به تکامل رسیده است. حتی توجه به روند تاریخی سیر تحول مفهوم دموکراسی نشان می‌دهد که دگردیسی دموکراسی به صورت تدریجی بوده است و عملاً در فرایند آزمون و خطاست که دموکراسی روند ملایم تکامل خود را از سر گذرانده است و عموماً حرکت جهشی در ساختار جوامع دموکراتیک در بعد تکامل حاکمیت دیده نشده است.

با این اوصاف اکنون یک پرسش تعیین کننده مطرح می‌شود. آیا جوامعی که هنوز وارد پروسه دموکراتیزاسیون نشده‌اند و یا در مراحل نخستین تجربه پدیده دموکراسی هستند می‌بایست الزاماً همان مسیری را طی کنند که جهان غرب برای رسیدن به نقطه کنونی آن مراحل را طی کرده است؟ به عبارت دیگر آیا نمی‌توان بدون هزینه‌پردازی‌های کلان غرب در دست یافتن به شکل دموکراسی متعالی‌تر به دست آورد آنان نائل گشت؟ قبل از پرداختن به ابعاد این پرسش بهتر است که از چشم‌اندازی دیگر صورت مسئله را مورد بازبینی قرار دهیم. آیا دموکراسی دقیقاً باید همان نسخه‌ای باشد که جهان لیبرال غرب امروز به نام نسخه پایان تاریخ آن را پذیرا شده است؟ آیا امکان بومی کردن پدیده و فرایند دموکراسی وجود ندارد؟ اگر هر فرایند دموکراسی‌سازی مجبور به انتخاب کهن الگوهای فرهنگی و اجتماعی در مقابل پذیرش اصول دموکراسی باشد انتخاب طبیعی جوامع کدام گزینه خواهد بود؟ حتی از این منظر که دموکراسی در کل یک امر ذهنی و انتزاعی است یا صرفاً یک پدیده عینی و ملموس در ساحت واقعیت است نیز می‌توان به این پرسش پرداخت. از این زاویه دید چنین پرسشی نیز مطرح خواهد شد که آیا می‌توان جامعه‌ای دموکراتیک داشت بی‌آنکه مردمی دموکراتیک در آن زندگی کنند یعنی در امر دموکراسی آیا جهان عینی بر ساحت ذهنی مقدم است؟ همانگونه که از ابعاد این پرسش‌ها بر می‌آید دامنه بحث حول مساله دموکراسی بسیار گسترده و در عین حال پیچیده است. گسترده‌گی و بفرنج



بودن مسایل مطرح شده نیز به قدری همه‌جانبه و فراتر از یک رشته محدود است که عملاً قطعیت در پاسخ به این ابهامات را ناممکن ساخته است. بدین معنی که دریافتن پاسخ این سوالات همواره عدم قطعیتی حاکم است که قبل از تجربه شدن فرایند دموکراسی پیش‌بینی‌های دقیق احتمالات جامعه در حال تجربه آن را غیرممکن می‌سازد. به عنوان نمونه مساله مذهب و نسبت آن با دموکراسی و اولویت‌مندی حضور آنها در ساخت اجتماع مردمی است که ظاهراً بحث‌های بسیار زیاد هنوز جواب قطعی و قانع‌کننده‌ای برای آن یافت نشده است. یا در مورد اینکه دموکراسی بومی امکان تحقق دارد (به عبارتی تر پایان فرار وایت فرانسواییان امری واقعی است) و یا پایان محتوم تمامی جوامع سرنوشت کنونی جهان لیبرال دموکراسی غرب است باز جای تردید و تشکیک وجود دارد. یا همه این اوصاف و حتی با پذیرش نسخه‌های متکثر دموکراسی باز می‌توان به وجوه مشترکی در ماهیت مردم‌سالاری به عنوان درجه‌ان دموکراسی دست یافت. دموکراسی همانگونه که از اصطلاح لغوی آن پیداست حاکمیت مردم بر مردم است. از این منظر است که از کلان مشترک و الزامی دموکراسی بی‌بغبار می‌شود. اصالت جامعه یعنی سیستم اقتصادی آزاد و حاکمیت قانون زیربنای اساسی یک نظام

دموکراتیک است. بنای تشکیل و ضمانت پایداری این زیرساخت‌ها نیز تنها اراده معطوف به قدرت مردم است. در یک ساختار دموکراتیک تمامی ابزار و امکانات در چپتی به کار گرفته می‌شود که دخالت مستقیم مردم در تعیین نوع و ماهیت حاکمیت به بالاترین حد ممکن برسد. در چنین نظامی است که حق در بدبینانه‌ترین و ناقص‌ترین شکل ممکن حاکمیت دموکراسی هم شان تکلیف قرار می‌گیرد.

نمونه‌های تحقق این شاخصه‌ها نیز در نظام‌های مبتنی بر مردم‌سالاری قابل تامل است. رعایت حداکثر امکان برای تحقق آزادی‌های فردی و اجتماعی در قالب کلی آزادی بیان و اندیشه، تسهیل فرایند شکل‌گیری نهادهای مدنی و فعالیت‌های حزبی و تشکل‌های غیردولتی، نظام آزاد اقتصادی که بخش خصوصی نیز امکان رقابت با نهادهای دولتی را داشته باشد، بسترسازی و تحمل عقیده مخالف در قالب حمایت از مطبوعات آزاد و قانونی و نهایتاً تأکید بر لزوم وجود انتخاباتی آزاد و فراگیر نمودهای عینی وجود یک حاکمیت دموکراتیک در سطح مدیریت کلان نظام است. واضح است که نبود و یا نقصان هر یک از این شاخصه‌ها در یک نظام دموکراتیک‌شان و اعتبار و مشروعیت آن ساختار را دچار آسیب می‌کند. لازم به توجه است که اغلب در فرایند دموکراتیزاسیون، این شاخصه‌ها همزمان و یا هماهنگ با هم متولد نشده و یا همگام با یکدیگر رشد نکرده‌اند. در ساختارهای مختلف و نظام‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی متفاوت که پروسه دموکراسی‌سازی آغاز گردیده است بنا به زیرساخت‌ها و ترکیب فرهنگی و اجتماعی جوامع رشد و بلوغ هر یک از این پارامترها متفاوت بوده است. حتی اهمیت این عناصر نیز از یک جامعه به جامعه دیگر متغیر بوده است. مثلاً در نظامی که آثار ایندولوژی توتالیتار در زیر لایه‌های پنهان جامعه رسوب کرده است تأکید بر عنصر فرهنگ که از طریق رسانه‌ها و مطبوعات آزاد و مستقل تغییر ساختار زیربنایی جامعه را ممکن سازد مورد تأکید قرار می‌گیرد و یا در جامعه‌ای که نخبگان مجال کمتری برای ارایه تفکرات و حضور و حاکمیت داشته‌اند انتخابات آزاد حیاتی‌ترین وجه حضور دموکراسی می‌تواند قلمداد شود.

با این تفصیلات اکنون به بحث اول این مقاله که بررسی طرح واره دموکراسی در ایران و به صورت مصداقی نقش و کارکرد انتخابات آینده ریاست جمهوری در روند تثبیت و بلوغ آن است می‌پردازیم. جامعه ایران در بررسی اشکال جهانی پروسه دموکراسی‌سازی و جمهوری خواهی یکی از کشورهای است که چند ویژگی عمده آن را در محدوده کشورهای در حال تجربه دموکراسی متمایز ساخته است. یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد و بسیار تعیین کننده توجه به این پدیده است که جامعه ایران بعد از هر نهضت آزادی بخش و دموکراسی خواهی دچار یک استبداد سنگین و سرکوب گر شده است. کشوری که پس از نهضت مبارک مشروطیت که بعد از فروپاشی اش تجربه تلخ و فراموش نشدنی دیکتاتوری قاجار و پهلوی را پذیرا شد و یا کودتای استخوان سوز ۲۸ مرداد که رادمردی چون مصدق را مجبور به خواب رفتن در دادگاه کذایی زمانه ساخت تا ملی شدن صنعت نفت نیز فرجامی نیک برای بانی اش سبب نسازد و یا حتی ... نمونه‌هایی هستند که پلانی متفاوت از نقش واقعیت جامعه ایران در سریال گذار به دموکراسی ارایه کرده‌اند. همین یک مورد نیز کافی است تا باور کنیم که نسخه دموکراسی در ایران متفاوت تر از دیگر تجربه‌های دموکراسی حداقل در بعد پیدایش و تجربه ابتدایی آن می‌باشد. اگر دیدی کلی به ساختار جامعه ایران چه از منظر فرهنگی و اجتماعی و چه از دیدگاه اقتصادی و سیاسی داشته باشیم عدالت عقلانی چنین حکم خواهد کرد که ارکان و لوازم حاکمیت دموکراتیک در ایران عمیقاً ناموزون‌اند. در جامعه ایران به لحاظ کهن الگوها و باورهای سنتی رسوب کرده در ناخودآگاه ذهنیت توده آن تکلیف بر حق رجحان داشته است. این نگرشی است که با خود گفتمانی را غالب می‌سازد که در آن گفتمان حاکمیت کمترین تمایلی برای شفاف ساختن عملکردها و روابط از خود نشان نخواهد داد. چنین ایدئولوژی با خود مشروعیتی غیرمردمی و قدسی و غیرقابل پرسش و تردید را برای حاکمیت به بار می‌آورد که تنها مردم در آن ساختار مکلف به عمل هستند و چون مشروعیت نظام از مراجع فرای خرد جمعی مردم تأیید می‌شود بنابراین توده مردم هیچ حقی در پرسش از حاکمیت نخواهند داشت. این همان نگرشی است که با رسوب

## بنیاد حقوقی و مشروع قانون گذار در نظام جمهوری اسلامی ایران به تشریح قانون اساسی تنها مجلس شورای اسلامی است

در ته لایه‌های ذهنیت اکثریت مردم ایران یکی از ارکان نظام دموکراتیک را که الزام حاکمیت به پاسخگویی در برابر مردم است را عقیم می‌سازد. ارکان دیگر دموکراسی ایرانی نیز وضعی خوشایندتر از این شاخص ندارد. مطبوعات که در یک سیستم دموکراتیک موزون اصطلاحاً به عنوان رکن چهارم دموکراسی خوانده می‌شود در ایران و در هر مقطع تاریخی سرگذشتی تراژیک داشته است. در جامعه‌ای که حاکمیت کمترین تساهل و تسامحی در برابر مخالف و منتقد خود نداشته باشد یقیناً مطبوعات آزاد که در حکم زبان گویای وجدان عمومی جامعه هستند بیشترین آسیب را خواهند دید. سرکوب شدید آزاداندیشی و آزادی بیان در دوره رژیم پهلوی و سوظن و نامهربانی که در دوره اصلاحات با مطبوعات و اهالی قلم انجام شد مثال‌هایی ملموس از مظلومیت و شکنندگی مطبوعات در تاریخ دموکراسی خواهی ایران می‌باشد. بنابراین مشاهده می‌شود که به دلیل زیرساخت‌های سترون شده و معیوب سیستم فکری جامعه ایران شاخصه‌های بیرونی دموکراسی نیز دچار نقصان می‌باشد. در این میان و براساس آنچه که از وضعیت جامعه تجربه گرای دموکراسی ایران امروز ارایه شد انتخابات به عنوان یکی از نشانه‌های بسیار مهم وجود و حیات دموکراسی از جایگاهی مناسب‌تر و مقبول‌تر نسبت به دیگر ارکان و شاخصه‌های دموکراسی در ذهنیت حکمرانان نظام پذیرفته شده است. انتخابات در یک سیستم حکومتی فی نفسه واجد ارزش نیست اما فقدان آن همین نظام را بدقواره می‌سازد. به عبارت ساده‌تر نبود یک سیستم حکومتی مبتنی بر انتخابات آزاد مساله حضور و وجود دموکراسی را منتفی می‌سازد اما برگزاری انتخابات نیز به تنهایی برای تحقق و اثبات وجودی یک نظام دموکراتیک کافی نیست. به طور اخص انتخابات در وضعیت گذار و عبور از سایر اشکال حکومتی به سمت دموکراسی اهمیت و تعیین کنندگی ممتاز خود را دارا می‌باشد و پس از تثبیت دموکراسی از جایگاه عالی این رکن نظام کاسته می‌شود چرا که انتخابات با توجه به ماهیت آن که همسان نگر و ساده‌انگارانه است (همان عاملی که باعث می‌شود نیچه این شکل حکومتی را حکومت رمه‌ها تعبیر کند) برای دوران گذار نقشی بی‌بدیل پیدا می‌کند و عملاً در مرحله





تثبیت که شاخص های دیگری نظیر قوام یافتن روح تساهل در نظام حقوق مدنی و شهروندی افراد جامعه مورد تاکید بیشتری قرار می گیرند و از میزان اعتبار آن کاسته می شود.

بر مبنای این تحلیل است که انتخابات در وضعیت کنونی ایران به عنوان رویدادی تعیین کننده و سرنوشت ساز مطرح می شود. در زده بندی کشورهای جهان امروز به لحاظ ساختار سیاسی، ایران جزو کشورهایی است که مرحله گذار به دموکراسی را تجربه می کند. دلایل این مدعا نیز همان توضیحاتی است که در مورد ضعف زیرساخت ها و شاخصه های وجودی یک نظام دموکراتیک اینده آل در بدنه جامعه ایران و تلاش برای پذیرش قواعد دموکراسی از سوی عامه جامعه ایران ارایه گردید. از این دیدگاه اختلاف نظر عمده ای بین تحلیلگران و نظریه پردازان علم سیاست در مورد در حال گذار بودن جامعه ایران وجود ندارد. بنابراین با کنار هم گذاشتن دو گزاره "در حال گذار بودن جامعه ایران که شاخص های مدارا و رعایت حقوق مدنی در آن کمتر لحاظ گردیده و مساله انتخابات آزاد" در چنین وضعیتی اهمیت انتخابات آینده ریاست جمهوری بیش از پیش عیان می شود.

اهمیت این انتخابات وقتی روشن تر خواهد گردید که اختیارات و حیطه های کاری دولت در ایران شفاف تر گردد. بیش از ۸۵ درصد بازار اقتصادی ایران در يد دولت است. مراکز آموزشی و تحقیقاتی به صورت مجتمع در اختیار دولت است. اکثریت سرمایه گذاری در بخش فرهنگ مربوط به نهادهای دولتی است. صنایع بزرگ، منابع طبیعی و بخش بسیار بزرگی از نیروی انسانی متخصص در زیر مجموعه دولت قرار می گیرند. اینها مجموعه هایی هستند که ساختار دولت در ایران را قرینه ساخته و عملاً قدرت را از بدنه و مناسبات اجتماعی به مجموعه دولت منتقل می کند. از این جهت است که انتخابات ریاست جمهوری برای تعیین رئیس چنین ساختار و شبکه عظیمی که بی اغراق یک دولت حداکثری و غیر قابل تحدید است اهمیت می یابد. اما این نگرش تنها مربوط به وجهی از مساله می شود که عینی و آشکارتر است. وجه دیگر مساله که پنهان تر و پیچیده تر است و باعث می شود که انتخابات اینده به عنوان نقطه عطف در نظام کنونی مطرح گردد توجه به ساختار قدرت در بافت

حاکمیت ایران است. مسایلی که در چند ماهه اخیر حول مساله شخصیت رئیس جمهور و اختیارات و وظائف آن مطرح گردید و عباراتی چون اقتدار و کاریزما و قدرت را بر سر زبان ها انداخت و تاکید بر مشخص شدن تدارکناچی بودن شخص رئیس جمهور در ساختار حاکمیت نظام کنونی را در کانون توجه قرار داد دقیقاً مسبقاً به همین موضوع است. برای درک و تحلیل دقیق تر موضوع نیاز است که ساختار قدرت در حاکمیت ایران مورد شناسایی قرار گیرد. قبل از این کار لازم است که به یک مطلب ظریف اشاره گردد. "متسکیو" در اثر معروف خود، روح القوانین تاکید دارد که در یک نظام دموکراتیک الزاماً می بایست که قوا از هم تفکیک شده باشند. چون هم از نظر او و هم از دیدگاه بسیاری از فلاسفه سیاسی دیگر قدرت پدیده و واقعی است که تجمع و کنترل نشدن آن بی تردید فسادآور و دیکتاتور را خواهد بود. چرا که در فلسفه سیاسی اصل بر این است که تنها قدرت می تواند قدرت را مهار کند. بر مبنای این فلسفه است که در یک نظام دموکراتیک قوا از هم تفکیک می گردند تا قدرتی که بین آنها و به صورت مستقل تقسیم می گردد باعث مهار همدیگر و جلوگیری از یبدهای دیکتاتوری گردد. حتی جالب توجه است که در نظریه های جدیدتر معیار تشخیص یک نظام دموکراتیک واقعی و تثبیت شده را در قامت وجود یک قوه قضائیه مستقل و قدرتمند می سنجند چرا



که تجربه دموکراسی حداقل در چند قرن گذشته در غرب نشان داده است که یک قوه قضائیه مستقل و آزاد و منصف تا چه اندازه برای تحقق آرمانشهر دموکراسی حیاتی است و فقدان آن قطعاً هر نظام مدعی دموکراسی را نهایتاً به زوال و خودکامگی خواهد کشانید. چنین پیش زمینه های ذهنی و فلسفی به همراه تجربه های عملی جوامع پیشرفته جهان غرب امروز، جوامع آنان را به یک نظام منسجم که در آن قوای سه گانه قانون گذار و مجری و قهریه کاملاً مستقل و با دایره اختیارات محدود و تعریف شده قرار دارند رسانده است که البته با در نظر داشتن معایب و ابهاماتی در ساختار کلی آنها در یک نگاه منصفانه بهترین شکل یک حکومت عادلانه و آزاد را محقق ساخته است.

ساختار ظاهری حاکمیت ایران نیز به تبع چنین سیستمی دقیقاً بر چنین فلسفه ای استوار است. حتی با وجود مرجعی به نام ولایت مطلقه فقیه باز چنین ساختاری در شکل حکومتی ایران لحاظ شده است. البته با این تفاوت که به علت محدوده اختیارات مقام رهبری در ساختار قدرت ایران که در جوامع دموکراتیک غرب چنین مرجعی وجود ندارد هر قوه مذکور متأثر از دیدگاهها و تصمیمات مقام عالی ولایت هستند که از این نظر یک فرق کلی بین نظام موجود ایران و دیگر نظام های دموکراتیک پدید می آید. با این وصف شاید این سوال پیش آید که چرا این ادعا وجود دارد که انتخابات به خصوص انتخابات پیش روی ریاست جمهوری تعیین کننده و سرنوشت ساز است. در حالی که بنا به همان فلسفه تفکیک قوا با انتخاب هر کسی به عنوان رئیس جمهور این ترتیب به هم نمی خورد و همانند کشورهای غربی خطری دموکراسی را تهدید نمی کند. جواب این ابهام را باید در تفاوت ساختاری قدرت در حاکمیت ایران در قیاس با کشورهای دموکراتیک جهان غرب جستجو کرد. ساختار قدرت در ایران در ظاهر به سه قوه مستقل تقسیم می گردد اما در واقعیت شکل ساختار قدرت مستقل از این تقسیم بندی است.

سیستم تقسیم قدرت در ایران دارای دو ساختار ویژه است: ساختار حقیقی یا پنهان قدرت و ساختار حقوقی یا عیان قدرت. ساختار حقوقی قدرت همان شکل فرمالیستی حکومتی است که مهره های حکومتی و

بست‌های تعریف شده در چارت مخصوص آن بنا به قانون اساسی تعیین شده است و هر قسمت از آن بر طبق آنچه که قانون اساسی مشخص کرده است یا توسط رای مستقیم مردم و یا از طریق کانال‌های مشخص انتخاب می‌گردد. اما ساختار حقیقی قدرت مستقل از چنین چینی است. در چنین ساختاری نهادهایی که در قانون اساسی وظایفی جزء و بسیار محدود را عهده‌دار هستند به خاطر حمایت از مراکز قدرت خاص تبدیل به مراکز حقیقی قدرت و تصمیم‌گیران واقعی نظام شده‌اند. با قراردادن وزن اعتباری این نهادها و مقایسه عملکرد آنها با محدوده اختیاراتشان دقیقاً وجود چنین ساختاری روشن می‌شود.

نهاد حقوقی و مشروع قانون‌گذار در نظام جمهوری اسلامی ایران به تصریح قانون اساسی تنها مجلس شورای اسلامی است. این نهاد به تاکید بنیانگذار نظام بالاترین مرجع تصمیم‌گیر کشور است. اما شاهد هستیم که نهادهای همچون شورای عالی انقلاب فرهنگی دقیقاً عملکردی موازی با مجلس قانون‌گذار انجام می‌دهد. در صورتی که فلسفه وجودی چنین نهادی تنها در یک مقطع خاص از عمر نظام اعتبار داشت و در مرحله تثبیت نظام این نهاد امکان هیچ مشروعیتی را دارا نیست چه برسد همگام با مجلس برای نظام قانون‌گذاری کند. از این دیدگاه شورای نگهبان نیز در لیست نهادهای حقیقی قدرت قرار می‌گیرد. سرگذشت و سرنوشت مجلس ششم که موسوم به مجلس اصلاحات بود قدرت این نهاد را عیان ساخت. شورای نگهبان با اعضای محدود خود عملاً قدرت این را دارد که مصوبات نمایندگان مستقیم کل مردم ایران را به علت تفسیرهای منحصر به فرد خود از قانون و اسلام رد کند و عملاً مهم‌ترین نهاد تصمیم‌ساز کشور را به یک تشکیلات صوری و بی‌فایده از حیث قانون‌گذاری تبدیل کند. نمونه دیگر برای ساختار حقیقی قدرت سازمان قدر قدرت صدا و سیماست. جالب است این نهاد که عنوان رسانه ملی را نیز یدک می‌کشد دقیقاً بر اساس نیات و تصمیم‌های مدیران ارشد خود که از پایگاه فکری مشخص و جناحی تغذیه می‌شوند عمل می‌کند. نهادی که قادر است بدون هیچ واژه‌ای سخنان عالی‌ترین مقام اجرایی کشور و شخص دوم نظام را بی‌هیچ ادله‌ای سانسور کند و آنچه را که مدیران آن "صلاح" می‌دانند بر روی آنتن فرستد دقیقاً واجد انتساب

## انتخابات در وضعیت کنونی ایران به عنوان رویدادی تعیین کننده و سرنوشت ساز مطرح است

از این منظر است که تاکید می‌شود انتخابات نهم ریاست جمهوری برای امر مبارک دموکراسی خواهی تعیین کننده است. در این میان اما یک پرسش متین و واجب‌الجواب نیز مطرح خواهد شد. وقتی قدرت واقعی در اختیار نهادهای پنهان و غیر پاسخگوی نظام است و نهادهایی که مردم آنها را انتخاب می‌کنند در حد یک تدارکاتی به حساب می‌آیند در این صورت چه لزومی و اصلاً چه فایده‌ای دارد که ساختار حقوقی قدرت در ایران در اختیار بخش اصلاح طلب قرار گیرد؟ پاسخ این پرسش را هشت سال دوره اصلاحات دولت آقای خاتمی جواب داده است. عیان شدن ماهیت و نیات این ساختار حقیقی قدرت نتیجه کمی نیست که بتوان از دست آورد آن به سادگی گذشت. ساختار حقوقی اصلاح طلب حداقل کاری که می‌تواند بکند تاباندن نور به تاریکخانه ساختار حقیقی قدرت است تا مردم واقعیت قدرت ایران را به عینه مشاهده کنند. امری که به وضوح و در سایه دولت اصلاحات و مجلس ششم بخشی هر چند محدود از آن را شاهد بودیم.

ضمناً از طرفی تا زمانی که وجود و ماهیت یک ساختار قدرت که پنهان و ناشناخته است روشن نگردد چگونه ممکن است که برای تغییر آن برنامه‌ریزی گردد؟ آیا امکان دارد اراده به تغییر و تحلیل یک سیستم یا نهاد را در سر داشت اما از هستی و چیستی آن نهاد بی‌اطلاع بود؟ پس چه بخواهیم و چه نخواهیم برای اینکه در مسیر دموکراسی خواهی همچنان حرکت کنیم (هر چند کند و با هزینه بسیار) بناچار می‌بایست از یکدست شدن ساختار قدرت در بنده حاکمیت جلوگیری کنیم. برای این منظور هیچ چاره‌ای وجود ندارد جز ادامه دادن به خواست اصلاحات با انتخاب رییس جمهوری که به این خواست احترام و اعتقاد دارد.

شک نکنیم تجربه‌ای که یکدست شدن حاکمیت بر جامعه ایران تحمیل خواهد کرد چنان ویرانگر و پرهزینه خواهد بود که هرگز نسل‌های آینده نسل تصمیم‌گیر امروز را به خاطر پذیرا شدن آن نخواهند بخشید. حداقل برای ادامه حیات دموکراسی، این بدترین نوع حکومتی که بهتر از آن یافت نشده است اجازه ندهیم ساختار قدرت یکدست فرصت زیستن در پناهگاه امن دموکراسی را از نسل‌های فردا دریغ گردانند. انتخابات آینده این امتحان بزرگ تاریخی است. شک نکنیم

به ساختار حقیقی قدرت است. نهادهای قدرتمندتر بسیاری نیز در ساختار قدرت ایران بی‌ریزی شده‌اند که به علت قدرت نامحدودشان در برخورد با مخالفان، امکان شناساندن و واکنش درون لایه‌های آنها حداقل در این موقعیت و از این تریبون وجود ندارد. البته بی‌تردید برای اهل معرفت خواندن حدیث مفصل از این محمل نیز کافی خواهد بود. بر مبنای این تحلیل، انتخابات آینده ریاست جمهوری تعیین کننده پیش این دو ساختار قدرت خواهد بود. اگر در انتخابات آینده به هر دلیلی (رد صلاحیت کاندیداهای اصلاح طلب یا تنبلی سیاسی نوده مردم و یا ناسمندی نخبگان جامعه) یکی از گزینه‌های جناح محافظه کار که اکنون پسوند اصول‌گرا را نیز برای خود برگزیند عهده‌دار امر ریاست جمهوری گردد علاوه بر اینکه پیش‌بینی قدرت متشکل از سه قوه دارای ماهیتی یکسان خواهد شد ساختارهای حقیقی و حقوقی قدرت نیز عملاً یکدست خواهد گردید. این همان فاجعه‌ای است که مولد یک نظام غیرکارآمد خواهد شد چرا که در یک ساختار واحد قدرت امکان محدود ساختن و نقد قدرت وجود نخواهد داشت و لاجرم این تجمیع قدرت در یک محدوده کوچک از کل نظام ایران را که مرحله گذار به دموکراسی را می‌پیماید همانند تجارب گذشته پروسه دموکراسی خواهی به تیره خودکامگی و استبداد خواهد فرستاد.